

درک اندیشه انتقادی در پرتو نسبت نقد با عصر جدید

ریحانه خاکی نژاد



عصر جدید

رنسانس، که پلیست میان قرون وسطا و دوره ی مدرن، در قرن چهاردهم میلادی در فلورانس رخ داد و بعد به سراسر اروپا گسترش یافت و تا قرن هفدهم میلادی ادامه پیدا کرد. رنسانس حرکتی بود که انسان‌ها و نه خدا را در مرکز خود می‌دید. این انسانگرایی جدید ابتدا در هنر و بعد در ساختار های سیاسی و اجتماعی انعکاس یافت. در اواخر قرن پانزدهم میلادی ایده‌های رنسانس در سراسر اروپا گسترش یافت و سرانجام انحصار کلیسا در قلمرو آموزش افول کرد. فلسفه‌ی نیکولو ماکیاولی در دوره‌ی رنسانس نشانه‌ای قطعی ست بر حرکت از امر الاهیاتی به طرف امر سیاسی. نیکولاس کوپرنیکوس (کوپرنیک)، یوهانس کپلر و در نهایت گالیلئو گالیلئی (گالیله) نشان دادند که طرح و الگوی بطلمیوسی عالم که زمین در مرکز آن قرار داشت اشتباه است. دلایل و برهان‌های آنها قرن‌ها تعالیم مسیحی را متزلزل ساخت. کلیسا در پاسخ گالیله را به اتهام بدعت به زندان انداخت. اما به دنبال پیشرفت در همه‌ی علوم پیشرفت‌هایی در علم اخترشناسی رخ داد که تبیین‌های دیگری برای ساز و کار علم فراهم کرد. پیروزی کشفیات عقلی و علمی بر اصول جزمی مسیحی را می‌توان مشخصه‌ی تفکر قرن هفدهم دانست. (باکینگام، ۱۰۰)

با این حال، آغاز عصر جدید نقطه‌ی کاملاً مشخصی در تاریخ نیست. هر جامعه ای شروع خود را دارد و در عین حال اتفاقی جهان گستر است. می‌توان گفت عصر جدید محصول مشترک همه‌ی تمدن‌هاست. بالیدن عصر جدید را می‌توان اینگونه شرح داد: دوران گیجی و بیم و امید که در ابتدای قرن شانزدهم شروع شده و تا پایان قرن هجدهم به طول انجامید. عصر هم زیستی همراه با تلاطم سنت و مدرنیته که ابتدای انقلاب کبیرفرانسه در سال ۱۸۷۹ تا اواخر قرن نوزدهم را به خود اختصاص داد. و نهایتاً جهان گستر شدن مدرنیته یا عصر جدید که از قرن بیستم آغاز شده و تا اکنون ادامه پیدا کرده است. (نیکفر، ۲۰۲۱)

عصر جدید را می‌توان دوران سکولاریزاسیون نیز دانست. صفت سکولار را می‌توان در سه معنای اصلی به کار برد:

۱. در توصیف عصری که در آن توضیح جهان و پدیده‌ها با خودشان صورت می‌گیرد نه عوامل ماورایی و یا غیرقابل پیگیری.
۲. در توصیف عصری که در آن ایمان دینی به شکل سنتی آن رو به سستی رفته است. این بدان معناست که هم ایمان دینی در مقیاس بزرگ آن کم‌رنگ شده و هم اینکه انسان‌ها این مفهوم را برای خود باز تعریف کرده اند. (کاری که تا قبل از این دوران اجازه‌ی آن را هم نداشتند)
۳. در توصیف دولتی که از دین منفک شده است. (همان)

عصر جدید امکانات زیادی را فراهم آورده است. از جمله امکان آزادی از دین و امکان آزادی از قید و بندهای اجتماعی. اما به نظر می‌آید این آزادی محقق نشده است. از آنجا که انسان موجودی پیچیده‌تر و ذهنی‌تر از این امکانات است موانعی بر سر راهش قرار دارد. بت‌ها و خدایان جدید و قید و بندهای اجتماعی جدید. (همان) گویا در مواجهه‌ی ناکام انسان با مفهوم آزادی، فقط سلب آن توسط دیگری وجود ندارد. بلکه گریز از آزادی نیز اتفاق می‌افتد. به نقل از فروید، آدمی زندانی را که از آن رها گشته سخت دوست می‌دارد.

اندیشه و نقد پیشامدرن و مدرن

انسان موجودی سنجشگر و ارزش گذار است. این سنجشگری مختص به عصر جدید نیست. او همواره برای زندگی در جهان خویش و ارتباط با هم نوعانش نیاز به سنجشگری و انتخاب درست از نادرست داشته و دارد. برای انسان سنتی نیز این دو طبقه ی خوب و بد وجود دارد اما آن را مقدور فرض می‌کند. این شکل از تفکر

حاصل تکیه کردن بر تقدس ارزش‌هایی است که از مذهب و سنت‌های اخلاقی به او به ارث رسیده است. در نتیجه در دوران پیشامدرن مجموعه‌ای از موضوعات وجود داشت که انسان‌ها دست به نقد آنها نمی‌زدند. از سویی دیگر نقد در دوران پیشامدرن سویه‌های ایرادگیر و اشکال‌گیر داشت. یعنی نوعی اراده به تخریب در آن دیده می‌شد. به عنوان مثال عنوان کتاب تهاافت الفلاسفه نوشته‌ی امام ابو‌حامد الغزالی در سال ۴۷۶ خورشیدی که در نقد مکتب مشاء نوشته شده بود به زبان لاتین "تخریب" ترجمه شده است.

انسان مدرن در بستر و زمینه‌ی مدرن که آن را دوران مدرن می‌نامیم حضور دارد و عمل می‌کند. او به صورتی خودبنیاد، آگاهانه و تامل ورزانه (reflexive) روابط خود و شیوه‌های زیست خود در جهان را انتخاب و تنظیم می‌کند. منظور از تامل ورزانه این است که انسان مدرن به فکر خود، آگاهانه فکر می‌کند و آن را نقد می‌کند. در ادامه می‌تواند به نقد خود نیز نقد کند. (خودنگری) انسان مدرن انسان قانون‌گذار است. انسانی که خود سبک زندگی و قانون‌هایش را تعیین می‌کند. او منتظر دستور یا راهنمایی از عالم بالا نیست زیرا این قابلیت را در خود باز یافته که می‌تواند خودبنیاد و خودتعیین‌گر باشد. اینکه این خودبنیادی و خودتعیین‌گری متحقق است یا خیر موضوع دیالکتیک عصر مدرن است. (همان)

بینش مدرن به خودی خود بینشی انتقادی‌ست. از آن رو که زمان آگاه و تامل ورزانه‌ست. نقد مدرن که به وسیله‌ی اندیشه‌ی مدرن صورت می‌گیرد سعی دارد به جای تخریب، جوانب مختلف موضوع را بررسی کند و در حالی دروهمان (immanent) به خودش ناظر باشد. نقد مدرن می‌تواند به هر حوزه‌ای وارد شود. تقدس و امر مقدر دیگری مفاهیمی نیستند که محدودیت‌ساز شوند. نقد را می‌توان یک گفتگو و در نتیجه یک فعالیت اجتماعی دانست. زیرا در فرآیند آن باید طرف مقابل یا نظر مقابل را فهمید. فهمیدن به معنای تاییدکردن نیست اما لازمه‌ی پیشبرد گفتگوست. نکته‌ی دیگر اینکه نقد به بررسی نقاط قوت و ضعف موضوع می‌پردازد ولی لزوماً آترناتیوی ارائه نمی‌دهد. نقد وظیفه دارد زوایای مختلف موضوع را روشن کند. این روشن‌شدگی راه را برای کسانی که به دنبال طرح آترناتیو هستند هموار می‌کند.

دانش مدرن از دل نقد مدرن سر برمی‌آورد. در دوران پیشامدرن انسان مشغول پیش‌داوری‌هایی‌ست که آنها را قطعی می‌پندارد. به آنها شک نمی‌کند و آنها را در معرض نقد یا حتی پرسش قرار نمی‌دهد. در اندیشه‌ی مدرن پیش‌داوری‌ها مورد سنجش عقلانی قرار می‌گیرند. از پیشگامان نقد پیش‌داوری‌ها در دوران مدرن می‌توان

به فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) فیلسوف انگلیسی اشاره کرد. او پیش‌داوری‌ها را به بت‌های مقدسی تشبیه می‌کند که نوع بشر به خاطر کاهلی و شتابزدگی در نتیجه‌گیری به آن تکیه می‌کند. بارقه‌های شروع نقد ایدئولوژی که بعدها مارکس از آن به عنوان آگاهی کاذب یاد می‌کند را می‌توان در اندیشه بیکن یافت. (همان) بیکن ادعا می‌کرد تعالیم کلیسای مسیحی را قبول دارد و در عین حال استدلال می‌کرد که علم باید از دین جدا شود تا کسب معرفت سریع‌تر و ساده‌تر شود. به این ترتیب می‌شود کیفیت زندگی مردم را بهبود بخشید. بیکن بر این نقش دگرگون‌کننده‌ی علم تأکید می‌کرد. او فهرستی از موانع روانی را برای دنبال کردن معرفت علمی برمی‌شمارد و به طور کلی اصطلاح "بت‌های ذهنی" را برای آنها به کار می‌برد. این بت‌های ذهنی عبارتند از:

بت‌های قبیله: گرایش انسان در مقام یک نوع یا قبیله به تعمیم دادن و کلیت بخشی. (بت‌های قبیله خطاهایی هستند که از ما موجودات انسانی، با همه ناتوانی‌ها و کمبودهایی که واجد هستیم، نشأت می‌گیرند.)

بت‌های غار: گرایش انسان به تحمیل پیش‌فرض‌های خود بر طبیعت به جای فهم آنچه که واقعا وجود دارد. (بت‌های غار خطاهای ناشی از خصایص فردی ما هستند. مثلا هر یک از ما نظرگاه خاص خود را به زندگی دارد و تمایل دارد که هر کس دیگر نیز در این نظرگاه سهیم باشد.)

بت‌های بازار: گرایش انسان به اینکه اجازه دهد آداب و رسوم اجتماعی تجربه‌ی او را از حالت طبیعی خارج کند. (بت‌های بازار خطاهای ناشی از سوء استعمال زبان است. زبان ما به واسطه الفاظی که برای اشیای معدوم وضع می‌کند، از خود سلب صلاحیت می‌کند. مثلا ارسطوییان از جوهر وقوه حرف می‌زنند، بدون آنکه مشخص کنند چگونه پی به هویت این مقولات برده‌اند.)

بت‌های نمایشی / نمایشخانه: تأثیر تحریف‌کننده‌ی جزئیات فلسفی و علمی رایج. (بت‌های نمایشخانه خطاهای برخاسته از مکاتب عدیده فلسفی عهد بیکن است. وی از اینان سه مکتب را برمی‌شمارد: خرافی، تجربی و عقلی)

بنابر نظر بیکن دانشمند یا دانش‌جو برای کسب معرفت و شناخت درست از جهان باید با همه‌ی این موانع و عوامل بازدارنده مبارزه کند. (باکینگام، ۱۱۱) (کاپالدی، ۱۳۷۲)

اندیشه انتقادی

اندیشه انتقادی در سه معنا به کار برده می‌شود:

۱. پرسش‌گری مداوم.

پرسش‌گری و پیگیری در پرسندگی پایه‌ی هرگونه دانش‌جویی و دانش‌وری حقیقی است. می‌توان گفت جایی که پرسش‌گری حذف شود حقیقت وجود ندارد. البته منظور از پرسش، پرسش سنجیده‌ست نه هر شکلی از پرسش. به نقل از ارسطو و افلاطون حیرت (شگفتی) آغازگاه فلسفه‌ست. استعداد یا توانایی حیرت زده شدن پرسش را در پی دارد. طرح پرسش به پرسندگی می‌انجامد و نهایتاً با پیگیری در پرسندگی می‌توان در راه جویایی دانش و حقیقت باقی ماند. دانش و فلسفه‌ی راستین شک و پرسش را روا می‌دارد.

۲. به طور خاص رویکردی در فلسفه سیاسی و اجتماعی.

این رویکرد را می‌توان در مکتب فرانکفورت دنبال کرد. در رویکرد انتقادی به جامعه سلطه و بهره‌کشی انسان از انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد. تئوری انتقادی نسبت به وضعیت جامعه این فرض را در نظر می‌گیرد که همواره چنین نبوده و می‌تواند چنین نباشد.

۳. منطق کاربردی به مثابه ابزار (ارگانون)ی برای سنجش‌گری.

مهارتی که به واسطه‌ی آن می‌آموزیم چگونه بپرسیم، چگونه استدلال کنیم و چگونه استدلال‌های غلط یا دام‌های استدلالی را تشخیص دهیم. (نیکفر، ۲۰۲۱)

لارن استارکی در کتاب خود ورزیدگی در تفکر انتقادی به این نکته اشاره می‌کند که اندیشه‌ی انتقادی با توضیح و استدلال سر و کار دارد و تفاوت آنها را اینگونه بیان می‌کند:

توضیح اگر خوب باشد، یاری رسان و کارآمد است. توضیح‌ها به ما اطلاعات می‌دهند. توضیح با استدلال فرق دارد. توضیح پاسخ "چرا" را می‌دهد و دلیل و علت‌ها را مطرح می‌کند. استدلال اما می‌خواهد با ارائه‌ی ارتباط و شواهد منطقی ما را نسبت به نتیجه متقاعد سازد. توضیح درباره‌ی حقایق است، استدلال اما یا قضاوتی ارزشی است و یا توصیه است. اگر این تفاوت‌ها را بفهمیم، می‌توانیم استدلال‌های ضعیف را تشخیص دهیم و نگذاریم که آن استدلال‌های ضعیف ما را متقاعد سازند. تشخیص دادن و تنظیم کردن توضیح‌های خوب، مهارت ارزشمندی در اندیشه‌ی انتقادی است.

(استارکی، ۱۳۴)

در آخر رجوع می‌کنیم به کتاب راهنمای تفکر نقادانه که اهمیت تفکر انتقادی در زمانه‌ی اکنون و عدم جذب منفعلانه‌ی اطلاعات را ساده بیان می‌کند:

سخت گیر بودن در پذیرفتن استدلال‌ها وظیفه‌ای است که پابندی به آن هم برای موفقیت ما در زندگی روزمره ضرورت دارد و هم برای رو به رو شدن با مشکلات طاقت فرسای فراوانی که بی‌تردید در آینده ما را به ستوه خواهند آورد. وقتی مشکلات پیش می‌آیند، واقع بینی حکم می‌کند که آنها را پشت گوش نیاندازیم. چون اگر مدتی چشم به رویشان ببندیم، خیلی زود به سختی گریبانمان را می‌گیرند. پس حالا که چاره‌ای جز رو به رو شدن با مشکلات نداریم، لازم است هر قدر که می‌توانیم آدم‌هایی را پرورش دهیم که نقادانه می‌اندیشند تا بهترین راه حل‌ها را جدا و انتخاب کنند. (براون، ج)

منابع

- استارکی، لارن، ترجمه ی حمید پرنیان، ورزیدگی در تفکر انتقادی، ۱۳۹۰، انتشارات زمانه.
- براون، ام. نیل و استیوارت ام. کیلی، ۱۹۴۴، ترجمه ی کوروش کامیاب، ۱۳۹۱، راهنمای تفکر نقادانه: پرسیدن سوال های به جا، تهران: انتشارات مینوی خرد.
- باکینگام، ویل و دیگران، ترجمه ی شهاب الدین عباسی، ۱۳۹۹، کتاب فلسفه (The little book of philosophy)، تهران: نشر نخستین.
 - کاپالدی، نیکولاس، ترجمه ی سید علی حقی، فرانسیس بیکن، کیهان اندیشه، ۱۳۷۲، شماره ۴۸. نیکفر، محمدرضا، درس گفتار های اندیشه انتقادی، ۲۰۲۱، ایران آکادمیا.